

بمب اتمی فقرا، ترنند یا واقعیت

به نظر می رسد علیرغم پیشرفت سریع علم و تکنولوژی در دنیای کنونی، متأسفانه شرایط سخت و بغرنج تری در انتظار بشریت است. هر روز که می گذرد بر شدت سرکوب توده های تحت ستم در اقصی نقاط عالم افزوده می شود. در مقابل، واکنش طبیعی و اجتناب ناپذیر مردم به ستوه آمده، بر بستر روی آوردن به تاکتیک های مبارزاتی توأم با از خودگذشتگی و بیباکی سمت و سوی محوری به خود گرفته است. با وجودی که استثمار، ظلم و بیدادگری خاصه عصر حاضر نمی باشد و همواره در ادوار مختلف تاریخی وجود داشته است، اما

با توجه به تغییر و تحولات سال های اخیر، بویژه، نقش مداخله جویانه آمریکا در تمام امور مربوط به سایر کشورها و ملل متحد، فصل جدیدی در مقاومت و پایداری ها گشوده است. اگرچه برای مقابله با سلطه امپریالیسم آمریکا و پایگاه داخلی اش فداکاری لازمه و پیش شرط هرگونه حرکت جدی در تحولات بنیادی است، با این همه فداکاری فاقد اندیشه بالنده به تنهایی و بالقوه ره به جایی نخواهد برد.

در هشتم ماه مه گذشته جنجالی به راه افتاد و اکثر خبرگزاری ها به این موضوع پرداختند که «خوزه پادپلا» نامی در فرودگاه بین المللی شیکاگو دستگیر شده است. در آن هنگام، هرچند اطلاعات درست و جامعی مخابره نشد، اما مأموران پلیس فدرال آمریکا «اف. بی. آی» اعلام داشتند که وی در رابطه با سازمان القاعده و در ارتباط با تولید «بمب های کثیف» دستگیر شده است. «بمب های کثیف» اصطلاحاً به بمب هایی اطلاق می شود که حاوی اشعه رادیو اکتیوی می باشد. هنوز کم و کیف خبر روشن نشده بود که بار دیگر در ۱۳ ژوئن ۲۰۰۲ (۲۳ خرداد ۱۳۸۱) در کمال حیرت، خبرگزاریها و رسانه های گروهی دنیا خبر احتمال انفجار «بمب های کثیف» را در آمریکا مخابره کردند. در این رابطه خبرگزاری فاکس نیوز گزارش می دهد: «یک همدست خوزه پادپلا، به اتهام توطئه برای انفجار «بمب های کثیف» در شهرهای آمریکا، در یک کشور خارجی دستگیر و مورد بازجویی قرار گرفته است. در همین خبر آمده است: «فرد دستگیر شده همدست پادپلا می باشد و در لاهور پاکستان بر روی «بمب های کثیف» فعالیت داشته است. نام فرد دستگیر شده بنجامین احمد محمود ذکر شده است. با وجودی که آمریکایی ها دلایل و اسناد معتبری دال بر دخالت این افراد در فعالیت جهت انفجار «بمب های کثیف» منتشر نساختند، اما ادعاهای مکرر آنها همراه با دلایلی جسته و گریخته، از همکاری این افراد با سازمان القاعده حکایت می کند. هرچند اطلاعات منتشر شده پیرامون متهم ردیف اول یعنی پادپلا در حد آن است که به گفته آمریکایی ها از پاکستان به زوریخ سفر کرده، در قاهره دیدار داشته و مبلغ ده هزار دلار پول نقد همراه وی بوده است.

با توجه به عملکرد آمریکا و سوء استفاده این کشور از عملیات ۱۱ سپتامبر، هم اکنون ابهاماتی در اذهان عموم نقش بسته، از این رو، تعیین صحت و سقم ادعاهای آمریکا و خبرگزاری فاکس نیوز هنوز روشن نشده است. با این وجود اگر بپذیریم که واقعا چنین افرادی با هدفی که آمریکایی ها تشریح می کنند دستگیر شده اند، اینگونه عملیات می تواند سرآغاز یک فاجعه بزرگی برای بشریت به حساب آید. شاید در نظر اول موضوع چندان هم خطرناک و فاجعه آمیز نباشد، اما با بررسی جزئیات و عواقب اینگونه عملیات عمق ضایعات اسفبار آن بیشتر شکافته می شود.

ویژگی های «بمب کثیف» و راه مقابله با آن

«بمب کثیف» و یا آنطور که جسته گریخته به نقل از القاعده و اطرافیان بر سر زبان ها افتاده «بمب اتمی فقرا»، بمبی است که اساساً قدرت انفجاری اتمی ندارد. ماده اصلی این بمب را معمولاً چند گرم اورانیوم و خطرناکتر از آن پلوتونیوم تشکیل می دهد. بر طبق گزارشات و تحقیقات آژانس بین المللی انرژی اتمی، (International commission for control atomic bomb) میزان فراوانی اورانیوم در بازار آزاد، خارج از کنترل سازمان ملل وجود دارد. همین منبع ماده بسیار خطرناک تر، یعنی پلوتونیوم خارج از کنترل سازمان ملل را حدود یک تن برآورد می نمایند. این میزان ماده سمی در کشورهای مختلف پراکنده است و معلوم نیست در اختیار کدام سازمان و یا اشخاص قرار دارد. ماده پلوتونیوم به نسبت ماده اورانیوم چندین برابر قدرت کشنده دارد. بطور مثال اگر ۱۰ گرم اورانیوم غنی شده با سایر مواد تخریبی را داخل یک بمب معمولی قرار دهند و منفجر کنند، می تواند

افراد یک محله را به کلی دچار رادیواکتیو کند. هرچند انفجار اتمی صورت نمی گیرد، اما هزاران نفر به کام مرگ و نیستی کشیده می شوند. در این حالت مرگ مردم آنی نمی باشد، بلکه به فاصله چند ماه از پا درمی آیند. حال اگر بجای میزان ۱۰ گرم اورانیوم، ۱۰ گرم پلوتونیوم گذاشته شود، قدرت مرگ آور آن می تواند به سهولت تا وسعت یک شهر بزرگ نظیر پایتخت ها را دربرگیرد. یعنی با ۱۰ گرم پلوتونیوم شهری به مساحت صدها کیلومتر مربع با سکنه آن می تواند دستخوش چنین عملیات ضدانسانی قرار گیرد و آنها را از پا درآورد. اگر انفجار با اورانیوم صورت گیرد، تا صدها سال آن منطقه قابل استفاده نیست و اگر با پلوتونیوم این جنایت به وقوع بپیوندد، دانشمندان غیرقابل استفاده بودن محل را تا هزاران سال تخمین می زنند. حال بایستی عوامل دیگری را نیز در گسترش وسعت تخریب آن از یاد نبرد. مثلاً شدت وزش باد، سرعت طوفان، باران و سایر عوامل موجود در طبیعت می تواند وسعت این عملیات جنایتکارانه را به مراتب گسترش دهد و به سایر مناطق بکشاند. ماده پلوتونیوم که معمولاً با نام شیمیایی $U239$ شناخته می شود، ماده ای است که اکثر کشورهای تولید کننده انرژی اتمی در اختیار دارند. چرا که این ماده در اثر سوختن اورانیوم به دست می آید. اورانیوم که نام شیمیایی آن به اختصار $U235$ است در خیلی از کشورها به صورت طبیعی وجود دارد. مثل کشور استرالیا که از منابع سرشار اورانیوم برخوردار است. اورانیوم به خودی خود نمی تواند خطرناک باشد اما فشرده و یا غنی شده آن سم کشنده ای است. با توجه به این حقیقت که تولید انرژی اتمی چندان هم تحت کنترل نیست، لذا بعضی از کشورها و افراد بی صلاحیت به این تکنولوژی و نیرو دست پیدا کرده اند. طی سال های گذشته، بویژه بعد از تحولات روسیه، این دو ماده خطرناک توسط مافیای روسی به بازار قاچاق عرضه شده است. البته می توان به تحقیق ثابت کرد که عدم کنترل و نظارت بر مراکز تولید انرژی اتمی در بعضی کشورها، موجب اشاعه و گسترش این دو ماده خطرناک گردیده است. از این رو اینگونه سموم می تواند به سهولت در دسترس بعضی از سازمان ها و حتی افراد غیرمسئول و بی صلاحیتی قرار گیرد، شاید هم قرار گرفته باشد. آنچه حائز اهمیت است، چگونگی جلوگیری از استفاده اینگونه مواد و به عبارت صحیح تر جلوگیری فاجعه قبل از وقوع آن است.

راه های پیشگیری از وقوع حادثه

تصور نمی رود، با توجه به سهولت دستیابی به این ماده در بازار قاچاق و یا استفاده آن بدون بکارگیری تکنولوژی پیشرفته، بتوان از گسترش آن در دست عناصر غیرمسئول جلوگیری کرد. در حقیقت ماده قابل کنترل نیست. دستگیری، شکنجه، تیرباران و سربه نیست کردن افراد نیز چاره ساز نخواهد بود. در واقع اینگونه خشونت ها انگیزه ای شده است تا بعضی افراد، سازمان ها به اینگونه عملیات روی بیاورند. پس خشونت نیز کارساز نیست. اگر چنین خشونت هایی کارساز بود، شارون در اسرائیل مجبور نمی شد بعد از این همه سرکوب و کشتار مردم فلسطین برای امنیت شهروندان اسرائیل، طرح دیوارکشی دور مرزهای اسرائیل را پیشنهاد کند. تنها عاملی که می تواند از وقوع چنین جنایاتی پیشگیری کند، منطق است. خوشبختانه بشریت آن اندازه آگاه است و به درجه ای از درایت رسیده است که بتواند برای جلوگیری از اینگونه فجایع چاره اندیشی کند. از این رو، اگر بنا باشد راه صحیح، یعنی منطق را به کار گرفت و راه حل سیاسی در پیش گرفت، در قدم اول بایستی زور را کنار گذاشت.

نمی توان با هواپیماهای پیشرفته، با آخرین دستاوردهای علوم و فنون ساخت موشک، بمب و سایر وسایل مهلک به مردم سایر کشورها، به جنبش های آزادیخواهی و سازمان های انقلابی حمله کرد و نام آن را دفاع از حقوق بشر و تمدن نهاد. نمی توان مردم آزادیخواه را سرکوب کرد و هنگامی که همین مردم تحت ستم چوب و سنگ برمی دارند به آنها گفت «تروریست». این منطق بایستی به کلی کنار گذاشته شود و منسوخ شود. اگر حقیقتا دولتمردانی در رأس کشورهای تعیین کننده سیاست خارجی دنیا وجود دارند و مایلند از اینگونه فجایع جلوگیری کنند، بایستی از منطق سبک بوش و شارون عدول نمایند. سیاست بوش و شارون در درازمدت بشریت را در لبه پرتگاه قرار خواهد داد.

به افغانستان بنگرید. آمریکا به بهانه دفاع از حقوق بشر و مبارزه با «تروریسم»، به این کشور لشکرکشی کرد. آنجا را پایگاه نظامی و سکوی پرش کرد تا بتواند در امور سایر کشورها دخالت کند. اگر ابتدا با جنجال به مردم دنیا می گفتند، برای آزادی زنان از برقع به افغانستان حمله کرده اند، اما اکنون که جنگ تمام شده و ظاهرا این کشور دولت قانونی دارد، دیگر بمباران گاه و بیگاه مردم بی دفاع در هر تجمعی، چه عزا و چه عروسی به چه معناست!!! در عمل چه شد؟ مردم افغانستان نه تحت حکومت طالبان آسایش داشتند و نه تحت سلطه آمریکا. آمریکا مردم افغانستان را در انقیاد گرفته تا از حامد کرزایی نامی اطاعت کنند، تا از این طریق هژمونی آمریکا در منطقه اعمال شود. طالبان نیز همین خواسته را داشته است اما در ظاهر در مقابله با کمونیسم و دفاع از اسلام. دست نشانندگان آمریکا در افغانستان وقاحت را به حدی پیشه کرده اند که منکر همه واقعیت های موجود گردیده اند. بطور مثال:

عبدالرسول سیاف رهبر حزب اسلامی افغانستان آمریکایی ها را به عنوان خارجی نمی شناسد. وی فقط روس ها را خارجی به حساب می آورد. سیاف در سخنرانی ۲۲ خرداد ۱۳۸۱ در جریان نشست لویه جرگه اضطراری ادعا کرد «توهین به مجاهدین و نیروهای مسلح کشور تنها کار افراد سبکسر است، زیرا تنها با مقاومت مجاهدین بود که تروریسم از افغانستان رخت بریست. به برکت جهاد و نثار خون مجاهدین، کشور از تجاوز خارجی رهایی یافت و شرایط صلح آمیز کنونی پدید آمد و از همه فرزندان وطن خواسته شد که

برای آبادی کشور دور هم جمع شوند و...». وی در پاسخ به کسانی که از پخش سرود ملی افغانستان در مراسم لویه جرگه انتقاد داشتند گفت: «این سرود با الله اکبر آغاز شد و همه ملت تحت لوای اسلام با دشمنان ستیز و آنان را از افغانستان اخراج کردند».

آیا از این ادعا سخیف تر وجود دارد که سیاف بیان کند؟ آنها افغانستان را به آمریکا سپرده اند، نه اجازه تجمع دارند و نه قدرت تصمیم گیری. هیچیک از آنها بدون چندین اسکورت و محافظ جرأت بیرون آمدن از خانه هایشان را ندارند. بطور مرتب از وزیر گرفته تا فرمانده ترور می شوند، آن وقت رهبر حزب اتحاد اسلامی می گوید: «تروریسم از افغانستان رخت بر بسته!!» و «حالا برای آبادی کشور دور هم جمع شدند» تا ضمن اجابت دستورات ژنرال های آمریکایی ادعا کنند «تحت لوای اسلام با دشمنان ستیز و آنان را اخراج کرده اند».

مشکل افغان ها نیستند. در این معادله مشکل آمریکا است که بدون هیچگونه حقوق و منطقی وارد کشورهای دیگری شده، عده ای از عناصر وابسته و سرسپرده خود را در رأس امور گمارده و هر جریان مخالفی را با مارک «تروریست» و «ضددمکراسی» سرکوب می کند. این وضعیت در افغانستان چقدر دوام خواهد آورد؟ این سیاست در فلسطین به کجا می انجامد؟ سرنوشت مردم آمریکا چه خواهد شد؟ و یا دفاع اتحادیه اروپا از رژیم حاکم بر ایران تا کجا می تواند توده مردم ایران را در وضعیت کنونی و در تعادلی به نفع دنیای غرب مهار کند؟

اگر حقیقتا گوش شنوایی باشد، بایستی از این سیاست دست برداشت. جلوگیری از تولید و انفجار «بمب های کثیف» و یا «بمب اتمی فقرا» تنها با روش سیاسی و راه حل سیاسی خنثی می شود. هرچه بر شدت سرکوب و ارباب افزوده شود، خطر تولید و انفجار «بمب های کثیف» بیشتر می شود. دولت مردان حاکم بر دنیا بایستی برای یک روز هم که شده خود را جای توده های مردم بگذارند و شرایط آنها را درک کنند. برای مردمی که بچه اشان جلو چشمانشان از بی غذایی می میرند، جوانانشان بی جهت به رگبار بسته می شوند. مثلا در اسرائیل اعراب نمی توانند زمین بخرند، نمی توانند آزاد باشند، نمی توانند در خانه اجدادی شان زندگی کنند، نمی توانند بچه هایشان را تعلیم و تربیت دهند، در یک کلام این مردم نه زندگی دارند و نه آسایش، فقط در انتظار مرگند. آیا به چه چیزی جز انتقام می اندیشند؟

فلسطینی ها اکنون نسل سوم را پشت سر می گذارند. این نسل از بچگی با جنگ بزرگ شده، مدرسه نداشته، تحصیل نکرده، صلح ندیده، با آوارگی و مقاومت بزرگ شده، آنها هیچ چیز جز جنگ برای آزادی، برای بهتر زیستن را نمی فهمند. آیا این مردم برای مبارزه با آمریکا، مبارزه با صهیونیسم برای زنده ماندن چه منطقی جز خشونت را می تواند درک کند؟ آنها هرچه دیدند خشونت بوده، جنگ بوده، بی خانمانی بوده، شکنجه بوده و... آنها دوستان، رفقا، همزمان و همه عزیزان خود را از دست داده اند. آنها می دانند که دیر یا زود بایستی کشته شوند. از این رو برای زنده ماندن در تلاشند. آنها هیچ ابزاری در اختیار ندارند. مقابله و استقامت آنها با حکومت هایی نظیر آمریکا و اسرائیل شکل تنازع بقاء به خود گرفته است. برای زنده ماندن مجبورند کاری کنند. پس آنها را نبایستی به آخرین تاکتیک و استفاده از آخرین حربه سوق داد. بایستی راه حل سیاسی در پیش گرفت. سیاست را می توان کنترل کرد. منطبق قابل انعطاف است، اما خشونت هرگز.

به نقل از کار شماره ۲۲۹ ارگان مرکزی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران